

تهیج و تبلیغ

ضعف سیاسی کلیه احزاب سیاسی ایتالیا (شاید به استثنای حزب ناسیونالیست) (۱)، در تمام دوران فعالیت سیاسی آن‌ها، یعنی از زمان جنبش نوزایش (۲) ایتالیا تا به امروز، کیفیتی بوده که آن را میتوان نوعی ناموزونی میان تهیج و تبلیغ نامید. البته این کیفیت را میتوان فقدان اصول، فرصت طلبی، فقدان تداوم آرگانیک و بالاخر ناموزونی میان تاکتیک و استراتژی نیز نام گذاشت. علت عمده این گونه رفتار احزاب را باید در واقعیت پُرشاخه گی طبقات اقتصادی و ماهیت ترد و شکننده ساختمان اقتصادی و اجتماعی جامعه سراغ گرفت. البته این تعلیل تا حدی جبریگراست. در واقع اگر درست باشد که احزاب صرفاً نام دیگری برای طبقات اجتماعی هستند، پس این نیز صحیح است که آن‌ها تبلور منفعل و مکانیکی این طبقات نیستند، بل که فعالانه در جهت تقویت و تثبیت این طبقات و جهانی کردن آن‌ها عمل میکنند. در ایتالیا دقیقاً همین کار صورت نگرفت و حاصل آن پیدایش عدم توازن میان تهیج و تبلیغ یا هر نام دیگری بود که برای این پدیده گزیده باشید.

در چنین شرایطی، دولت / حکومت مسؤولیت معینی بر عهده داشت. این نقش را البته از آن جا و تا آن حد میتوان مسؤولیت نامید که دقیقاً مانع تقویت خود دولت گردید و به عبارت دیگر، نشان داد که دولت / حکومت یک عامل ملی نیست. حکومت در واقع به شکل یک «حزب» عمل کرد. حکومت خود را ورای احزاب قرار داد، نی به خاطر آن که میخواست فعالیتها و منافع آن را در چارچوب دایمی منافع و حیات دولت هماهنگ سازد، بل که بر آن بود که زوال احزاب و جدایی آنان را از توده‌ها موجب شود تا شاید در این رهگذر به «نیروی از افراد غیرحزبی» دست یابد که «به اعتبار پیوندهای نوع بناپارتی - قیصری» به دولت وابسته باشند. در حقیقت، این نوع تحلیلیست که باید در مورد به اصطلاح دیکتاتوری دپریتیس و کریپسی و جیولتی (۳) و نیز پدیده

«تغییرگرایی پارلمانی» (۴) به کار گرفت. طبقات احزاب را به وجود می آورند و این احزاب کادرهای لازم را برای دولت و حکومت و رهبران جامعه سیاسی و مدنی تأمین میکنند. باید بین نموده‌ها و کارکردهای {هر یک از احزاب} رابطه‌ی سودمند و پُربار برقرار باشد. حزب، بدون فعالیت نظری و آیینی و بدون کوشش مستمر و منظم در جهت مطالعه و شناخت قانونمندیهای حاکم بر ماهیت و جریان تکوین طبقه‌ی که نماینده‌ی آن را بر عهده دارد، نمیتواند از پس وظیفه‌ی تربیت رهبران برآید. کمبود کادر دولتی و حکومتی و فساد در حیات پارلمانی از همین جا ناشی میشود. **به علاوه، علت سهولت زوال احزاب در مقابل فساد و یا در نتیجه‌ی جذب چند شخصیت جانشین ناپذیر را {نیز باید در همین واقعیت سراغ گرفت.} فساد موجود در حیات فرهنگی و فقر مفلوکانه در فرهنگ متعالی کشور را نیز باید {معلول همین واقعیت دانست.} به همین خاطر است که به جای تاریخ سیاسی، فاضل مآبی رنگباخته؛ به جای مذهب، خرافات؛ به کتاب و نقد جدی، روزنامه و اعلامیه؛ و به جای سیاست جدی، منازعه‌های کاذب و برخورد‌های شخصی مینشیند.**

از آن جا که دانشگاهها و سایر مراکز پرورش فکر و تکنیک، از حیات احزاب و واقعیت‌های زنده حیات اجتماعی نشأت نمی‌گرفتند، کادرهایی سیاست‌گریز می‌پروراندند که تربیتی صرفاً شعاری داشتند و از هر گونه تفکر ملی‌عاری بودند. به این سان بود که بوروکراسی از جامعه دور افتاد و توانست، به اعتبار موقعیت اداری خود، به یک حزب سیاسی واقعی بدل شود و از همه بدتر آن که، به این ترتیب، سلسله-مراتب بوروکراتیک جانشین سلسله-مراتب سیاسی و فکری شد. {در چنین شرایطیست} که بوروکراسی دقیقاً به شکل حزب دولتی بناپارتنی در می‌آید.

یادداشتها:

۲- *Risorgimento*: در قرن نوزدهم جنبش وسیعی برای ایجاد ایتالیای متحد به وجود آمد که گاریبالدی از سردمداران و رهبران آن بود. این جنبش، پس از فراز و نشیبهای فراوان، بالاخر وحدت ملی را برای سرزمین ایتالیا متحقق ساخت و سلطهء اجانب و واتیکان را به ترتیب نابود و محدود و محصور کرد. در تاریخنگاری ایتالیا این دوران را عصر نوزایش مینامند. گرامشی، در مقالهء دیگری، این برهه از تاریخ ایتالیا را به تفصیل بررسی کرده. ر. ک.:

A. Gramsci. Prison Notebooks. London, 1971, PP.56- 106.

۳- *Depretis*: (۱۸۸۷- ۱۸۱۳م.) از شخصیتهای سرشناس قرن نوزدهم ایتالیا که زمانی با گاریبالدی نزدیک بود و در ۱۸۷۶م.، به عنوان اولین نخست وزیر «چپگرای» ایتالیا، به قدرت رسید. او طبق اصلی که خود «تغییرگرای پارلمانی» مینامید، وزرای خود را از میان نحله های تفکر گوناگون انتخاب کرد و به تدریج به قدرت مطلقهء خود افزود.

Crispi: (۱۹۰۱- ۱۸۱۸م.) کریسپی در آغاز از استقلال طلبان سیسیل بود و از یاران نزدیک گاریبالدی به شمار میرفت. پس از ایجاد ایتالیای متحد، او از سوی نیروی چپ به مجلس راه یافت. از سال ۱۸۶۵ به بعد او به خیل هواداران سلطنت پیوست و در مقام نخست وزیری و وزارت کشور به یکی از طرفداران سرسخت استعمار ایتالیا، مخصوصاً در ارتباط با ایتوپیا، بدل شد. در سال ۹۴- ۱۸۹۳م. او سبانه به سرکوب جنبش استقلال طلب سیسیل پرداخت و به زعم بسیاری حکومت وی طلیعهء فاشیزم موسولینی بود.

Giolitti: (۱۹۲۸- ۱۸۴۲م.) یکی از سرشناس ترین سیاستمداران آغاز قرن بیستم در ایتالیا بود و در سالهای ۹۳- ۱۸۹۲ و ۰۹- ۱۹۰۶ و ۱۴- ۱۹۱۱ و بالاخر ۲۱- ۱۹۲۰ نخست وزیری دولت ایتالیا را به عهده داشت و هم او بود که شرکت فاشیستها را در حکومت، به عنوان وزنه یی در مقابل سوسیالیستها، پیشنهاد کرد.

۴- بعد از ایجاد ایتالیای نو دو جریان عمدهء سیاسی در صحنه فعالیت میکردند: نیروهای چپ و دست راستیها. در سالهای دههء شصت و هفتاد قرن نوزدهم، طبق برنامه های مشخصی، این دو جریان هر روز به نزدیکی بیشتری دست یافتند و طولی نکشید که اساساً تفاوتی میان آنان نبود. دپربتیس، که در پانوشت بالا از او سخن رفته، از بانیان اصلی این جریان بود.

پایان بحث چهارم

www.ayenda.org